



اعتراضات کارگری باید به قدرت دفاع از خود مسلح شود

مجموعه مقالات

معرفی

صف اعتصاب و اعتراض کارگران و مردم زحمتکش، همواره و امروز بیش از همیشه به میدان اعمال سرکوب افسار گسیخته حکومتی تبدیل شده است. اعتراض و اعتصاب بعنوان اشکال مشروع و مدنی مردم زحمتکش در دفاع از جان و حرمت خود در مقابل حکومتی است که تمام ابزارهای تصویب و تفسیر و اعمال قانون را یکجا به نفع سیستم بهره کشی و فرودستی و بردگی در چنگال خود گرفته است. سرکوب سبعانه در تاریخ کشمکش های طبقاتی کارگری تازگی ندارد. پاسخ های مختلف متأثر از تجربه جهانی مبارزات کمونیستی و کارگری شناخته شده و در دسترس جنبش کارگری ایران قرار دارد. در سیر دوره معاصر از کشمکش های اجتماعی و طبقاتی چه مردم زحمتکش و آزادیخواه و چه اعتراض کارگری در مرکز آن بر بستر تلنبار در هم کوفته هر گونه توهم و خوش بینی و امید به تغییر در بالا در مقابل این سوال قرار دارند که در مقابل خیل اوباشان سرکوب چه راهی را باید و یا میتوانند در پیش بگیرند؟

پاسخ به این سوال حاصل یک پروسه جدل و همفکری نظری و مجرد نیست. این جهت گیری و روشن بینی سیاسی، توان عملی، اراده و روش های فعالیت نزد رگه های اصلی درگیر تغییر وضعیت موجود است که تعیین کننده است. تا همین جا سازماندهندگان هر تک اعتراض و هر تک اعتصاب خواه ناخواه به این پروپلماتیک پرداخته اند. وضعیت موجود، یک صحنه از بازی طبقه حاکم با هستی و حرمت طبقه زحمتکش جامعه است. برای هر گونه پیشروی، برای بسیج صفوف متحد کل طبقه باید با چشم باز زمین "بازی" و مقررات "بازی" را از منظر کارگر و زحمتکش، از منظر جبهه ای که میخواهد، میتواند و میرود که پیروز شود؛ تعریف کرد. وقت آنست که میداندار بوزینه های سرکوب به قیمت حداکثر هر چه سنگینتری برای حکومت اسلامی سرمایه تمام شود.

این جزوه شامل مجموع مقالاتی از نشریه علیه بیکاری تلاش برای شریک شدن در مشغله رهبران محلی کارگری است، که در فاصله خیزش دی ماه 1396 تا خیزش آذرماه 1398؛ همچنین در رابطه با لشکر کشی سرکوب اعتصاب در هپکو و نیشکر هفت تپه منتشر شده است.

علیه بیکاری

دیماه سال 1400

اعتراضات کارگری باید به قدرت دفاع از خود مسلح شود

- ۵ صورت مساله:
- ۶ کدام اسلحه ، کدام تسلیح و کدام سازماندهی؟
- ۷ "خون بر شمشیر پیروز است"
- ۸ تظاهرات، تظاهرات تا پیروزی!
- ۱۰ کارگر چاره ای جز مبارزه ندارد
- ۱۰ کارگر چاره ای جز پیروزی ندارد
- ۱۱ انقلاب کارگری همین امروز!
- ۱۱ کارگر و آرزوهای باطل حقوق سیاسی و عدالت و
- ۱۲ کارگر چاره ای جز مسلح شدن ندارد
- ۱۳ بهانه دست دولت ندهیم
- ۱۴ مبارزات صنفی را سیاسی نکنید!
- ۱۵ کارگر و قانون
- ۱۵ آوانتوریسم از سر گشاد شیپور
- ۱۵ ضرورت دفاع از خود، یک صورت مساله جهانی طبقه کارگر

- ۱۶ طبقه کارگر با قدرت دفاع از خود در دل مخاطرات سیاسی
- ۱۷ بروید هر غلطی میتوانید، بکنید!
- ۱۸ **نمایش بوزینه های نظم**
- ۱۹ از جانوران اسلامی سرمایه در ایران باید ترسید!
- ۲۰ **این نظم را نباید پذیرفت**
- ۲۱ **ما جان باختگان خود را در هاله اسطوره های پوچ و توخالی نمیپوشانیم**
- ۲۱ **حق آزادیخواهی در دفاع از خود**
- ۲۲ **خشت های پیروزی...**
- ۲۳ **سنگینی سنگی بزرگ بر سینه شهر من**
- ۲۵ **چرا کارگران نباید حق دفاع از خود را برای خود قایل باشند؟**

اعتراضات کارگری باید به قدرت دفاع از خود مسلح شود

(دفاع در مقابل چه؟ چرا و چگونه؟)

سرکوب عریان و گسترده جمهوری اسلامی علیه طبقه کارگر هر چند یک واقعیت کریه ولی هرگز نتوانسته مانع فعالیت بمراتب سر سخت تر کارگران و رهبران آنها در پافشاری بر حقوق و مطالبات کارگری جامعه شود. از تعرض دولت و شرکای طبقاتی بورژوازی هر چه بگوییم باز سر از موج جدیدی از اعتصابات و اعتراضات کارگری در میاوریم. در مقابل سیاست سرکوب و سرودادن دولت و سرمایه داران موارد و دامنه پیشرویهای طبقه کارگر ابدًا کم نیست. کارگران با هر اعتصاب و با هر تحرک اعتراضی بار دیگر نه فقط کارفرما بلکه دولت را در مقابل خود یافته اند، جلوی مجلس صف بسته، یقه نماینده امام را گرفته و برای اعتصاب راهی برای در افتادن با دولت را جستجو کرده اند که زورشان بهتر و بیشتر بچربد. موج اعتصاب مراکز صنعتی از جمله در هفت تپه و فولاد، هیکو دوره داغ چاره جویی در میان فعالین و تشکل ها را بهمراه داشت و موج اعتراضات معلمان و بازنشستگان با آن دامنه پر شور و شتاب سراسری بحث را داغ تر کرده است. هر چه از سرکوب گفته شود، هر چه از فرسودگی صفوف کارگری گفته شود باز این واقعیت خود را مینماید حرف آخر نزد طبقه کارگر است.

اگر تعداد کارگران در حال اعتراض را مینا بگیریم، باضافه پوشش خبری این اجتماعات در انواع گوناگون رسانه ها، بدون شک ایران بزرگترین جنبش کارگری در سراسر جهان را در خود جای داده است.

اگر بخاطر بیایوریم هیچ اعتراض کارگری بدون رهبر و بدون سخنگو قابل تصور نیست، آنوقت تازه قادر خواهیم بود به پیکره عظیم رهبران کارگری رادیکال در ایران نزدیک شویم. طبقه کارگر در ایران در یک مصاف دائمی و فشرده با بزرگترین، مدرن و مخوف ترین دستگاه سرکوب دولتی راه به جلو باز میکند. هر اعتراض کارگری بر غلبه بر هزار و یک مانع فنی و مالی و تدارکاتی استوار است، به ازاء هر تجمع باید کوهی از انرژی برای متحد کردن صف کارگران، چه قبل و چه بعد از تجمع مربوطه را فرض گرفت. با احتساب این گامها و پیش شرط ها قادر میشویم دینامیسم درونی حرکات کارگری را بشناسیم. اعتراضات کارگری زیر بار وعده های بازسازی اقتصادی نرفته است، تن به وعده های پس از برجام نداده است، سرکوب ضد کارگری

را به هم‌آورد طلبیده است ، اعتصاب را به نرم غالب اعتراضات تبدیل ساخته است، با این وجود این اعتراضات راه به جلو باز نمی‌کند. مجموعه بزرگی از اعتصابات که خود دلیلی بر نفی خود تبدیل شده چرا که "به جایی نمی‌رسد" دارد به غولی تبدیل می‌گردد که رهبران کارگری، خالق خود، را بلعد.

موقعیت فعلی که شاید بتوان آنرا "در جا زدن" یا فرسایشی نامید نه برای طبقه کارگر ایران و نه برای طبقه کارگر جهانی تازگی ندارد. شریک شدن در مشغله های رهبران کارگری و چاره جویی در مقابل موقعیت کنونی هدف از این نوشته است. ابتدا صورت مساله را تعریف کرده و سپس در مورد چند جنبه از مشخصات مبارزات کارگری و پاسخ های کلاسیک در این زمینه استدلال میشود.

صورت مساله: کدام اسلحه ، کدام تسلیح و کدام سازماندهی؟

"اسلحه" قبل از آنکه یک وسیله، یک ابزار باشد یک تفکر و یک نقطه عزیمت است. تا آنجا که به دنیای واقعی و صحنه عملی کشمکش با پلیس مربوط باشد اصابت یک پاره سنگ، یا یک عصا ، فرقی در پرونده پیگیری قضایی پلیس ایجاد نمی‌کند. با اشراف بر فرق یک رولور روسی و یک چوب الک دولک؛ آیا اساسا میتوان یک مرز خاص و یا قید و شرطی را برای مسلح شدن اعتراض کارگری برای دفاع از خود قائل شد؟ حرف حساب نوشته در این خلاصه میشود که: مادام که کارگران خود تصمیم بگیرند، مصلحت بدانند و خود فکر اجرا و عقب نشینی لازم را کرده باشند، در دنیای واقعی شرط دیگری را نمیتوان منظور داشت.

"خون بر شمشیر پیروز است"

این حرف پوچ است. سراپا تسلیم است. پیروزی که هیچ، استقبال از شکست از آن میبارد. سایه نکبت بار تمام روحیه و اخلاقیاتی که زاده این جمله است کمر اعتراض کارگری در ایران را شکسته است. معلوم نیست کی و کجا "آه جگرسوز" به بند ناف کارگر بسته شد، که پس از آن دیگر بجای مبارزه کافی است کارفرما را لعنت کند!

اعتراض کارگری نه نمایی در مسیر "حق بر باطل پیروز است"، نه نمایی برای جلب نظر مسئولان (به اصطلاح رسانه ای کردن خواست کارگران) است. اینها مزخرفاتی است که بخصوص در جمهوری اسلامی به رگهای اعتراض کارگری تزریق

شد. کسی که در برکات مستقیم سینه زنی در راه استثمار کارگر تردید دارد به نقش خانه کارگر در شام غریبان های " دادخواهی صنفی" کارگری نظری بیانازند!

معلوم هست تقدس دستهای پینه بسته چه وقت میخواید دست از سر کارگر بردارید؟ بیش از هفتاد درصد از طبقه کارگر درگیر کاری هستند که بمراتب بیشتر از دستان نیروی فکری آنها را بکار گرفته و فرسوده میسازد. بالاخره یک روز باید تار و پود آن فرهنگی که کارگر را با فقر و لباسهای مندرس، انسانهای مفلوک و مظلوم و قابل ترحم تداعی میکند را دگرگون ساخت و بر بستر آن جلوه های طبقه ای بشدت آگاه و پر توقع را نشاند. کی قرار است چهره استاندارد یک کارگر به صورت یک آقا و خانم شسته رفته، درست مثل قیافه رئیس بانک مرکزی جلوه گر بشود؟ عزت کذایی دستهای پینه بسته پیشکش علما و وزرا و فرماندهان ارتش! کی قرار است یک اکسیون کارگری نه نمایش ظلم دیدگان، بلکه اجتماع قطب مدعیانی باشد که با سخنران پس از سخنران، مستدل همه کاسه کوزه محاسبه مجلس و دوایر دولتی را در هم ریخته، در میان کف زدن حضار، و با اعلام بی کفایتی دولت به کار خود پایان دهد؟

اعتراض کارگری باید پیروز شود و این جز با یک مبارزه متحد سراسری که بورژوازی را به زانو در بیاورد ممکن نیست. هر چقدر اجحاف بورژوازی آشکارتر و غیر انسانی تر باشد، الزاما به تقویت صفوف اعتراضی منجر نميگردد، عصیان و شورش را دامن نمیزند و حقانیت و سمپاتی را بدنبال ندارد.

تظاهرات، تظاهرات تا پیروزی!

بدلایل منطقی اجتماعات کارگری شکل اصلی مبارزات طبقه کارگر به حساب آمده است اما به دلایل بدیهی تر "تظاهرات، تظاهرات تا پیروزی" نمی تواند راه حل مبارزه توده کارگر باشد. چرا که شرایط واقعی او، وابستگی خود و خانواده اش به گردش کارخانه و مزد اجازه نمیدهد، تظاهرات و اکسیون خیابانی را کش داد. کارگر در خیابان تاریخا بخودی خود به معنای "قرق" شهر، به معنای اتمام حجت، به معنای تغییر توازن قوا، به معنای کشیده شدن کار به جای باریک بوده است. اما در تاریخ معاصر ایران "صدای مظلومانه خود را به گوش مسئولان رساندن" تحفه نطنز شوراهاى اسلامى است.

کارگر چاره ای جز مبارزه ندارد

کشمکش کارگر با سرمایه یک مبارزه طبقاتی و تعطیل ناپذیر است. از یک طرف طبقه بورژوا که بنا به تعریف با سود حاصله از استثمار کارگر زنده است؛ و از طرف دیگر طبقه کارگر که بجز نیروی کارش امکان دیگری برای تامین زندگی ندارد. از یک طرف طبقه بورژوا که نه فقط سود بلکه اجبار به سود بیشتر مداوما در تلاش کاهش دستمزدها و کاهش همه هزینه های مربوط به کارگر است و از طرف دیگر کارگر که باید هم برای حفظ موقعیت فعلی و هم برای بهتر شدن زندگی خود بجنگد. مکانیسم های اصلی حکومت بورژوایی را هر کارگر جوان بسرعت به عنوان واقعیت زندگی "یاد میگیرد":

اولا، دزدی آشکار: طبقه سرمایه دار از همه ابزارهای تعیین کننده اقتصادی برای کاهش ارزش واقعی دستمزد کارگران بهره میبرد. هر بار افزایش دستمزد کارگران که حاصل یک مبارزه طولانی است با افزایش تورم و سایر فاکتورهای دیگر دود میشود و به هوا میرود.

ثانیا، گرانی کالاها: در دنیای سرمایه داری همه کالاها گرانتر میگردد و از دسترس کارگر دورتر و دورتر میگردد. یک مکث کوتاه در این زمینه کافی است تا همه هیبت مارکس را نه در محافل مطالعاتی بلکه در ساده ترین درد دل های "ساده ترین" بخش های کارگران به گردش دربیاید. بدون تردید ایران در عرصه ترجمه و فروش و در دسترسی به آثار مارکس با فاصله بسیار مقام اول را در تمام کشورهای جهان به خود اختصاص داده است. زمانی نه چندان دور کتاب "مادر" نوشته ماکسیم گورکی میتوانست از خواننده آن یک زندانی سیاسی بیافریند! در طول سه دهه اخیر و در طول پر تحول ترین دوره بزرگترین بخش طبقه کارگر در کل منطقه مارکس هست، ولی از شور مارکس و روح مارکس کمتر خبری هست. در طول این سالها بیشتر از هر زمان دیگر و بیش از هر کشور دیگر نه فقط در کل آسیا و افریقا بلکه حتی در مقایسه با اروپا، بیمارستان و خانه مسکونی و کارخانجات مواد غذایی و پوشاک و صنایع الکترونیک ساخته شد، بار آوری کار سر به آسمان کشید، سود آوری سرمایه به حد رویایی رسید، مناطق ثروتمند نشین ار تجریش تهران به صدها و صدها شهر و شهرک دیگر باز تکثیر گردید؛ اما همزمان سهم طبقه کارگر مشابه سنگ آسمانی نه فقط سقوط بلکه به اعماق زمین فرو رفت!

کسی که جرات بخرج میدهد و مقایسه درصد بیکاری در ایران و کشورهای اروپایی و حتی یونان و اسپانیا را نشانه فضل خویش در اقتصاد سیاسی به رخ میکشد (فضای روشنفکری و رسانه ای و حزبی- سیاسی ایران مملو از این فضلالی "مارکس خوانده" است) در بهترین حالت یک احمق پر مدعا و مهمتر از هر چیز فاقد وجدان بیش نیست. بیکاری در ایران به معنای سقوط فوری و بلافصل در تمام شئونات زندگی است اما شغل به معنای روی دیگر همان نگون بختی است. علی القاعده میبایست بتوان زمینه سهم کارگران در تولید ثروت را در فاکتورهای مانند بهبود مسکن و مرخصی ها و تفریحات و رفاه بررسی کرد. در ایران خوشبخت ترین کارگران در چاله قراردادهای موقت، در رقابت بر سر اضافه کاری گلیم خود را با چند برابر کردن "دستمزد حداقل" از آب بیرون میکشند. این "گلیم" و این "آب" فقط خفت می آفریند. "مشکل" طبقه کارگر ایران در مارکس است، و این واقعیت که طبقه کارگر چاره ای جز مبارزه ندارد، کارگری که به برای شش ساعت کار، برای حق مسکن، برای بیمه بیکاری، برای دستمزدی معادل یک وزیر نمیجنگد، در زمین چانه زدن برای حفظ موقعیت فعلی آب در هاون میکوبد. مشکل طبقه کارگر بطور واقعی فقط و فقط با معیار مارکس و بخصوص در جایی نمایان میسازد که از خود بپرسیم تلنباری از فریاد و نعره های اعتراض، خشم و نفرین سر از کجا در میاورد؟ از خود بپرسیم میلیونها کارگر مشت استیصال به کدام دیوار میکوبند؟ از خود بپرسیم در این وانفسا یک کارگر با چه امیدی بخواب میرود و با چه وردی کودک خردسال خود را از بیخوابی به آرامش هدایت میکند؟ بلاخره کسی باید جوابی برای این معما پیدا کند که همزمان با بی شرف ترین و فاسد ترین مظاهر دستگاههای دولتی و دهن کجی به نیازهای بر حق شهروندان، چرا تعداد هر چه بیشتر کارگران، کارگرانی که در تامین زندگی خود و خانواده خود ناکام میمانند، خود را آتش میزنند؟ چرا خود را سرزنش میکنند؟ در این میان مارکس بیگناه است آنجاییکه خوراک بحثهای فیلسوفانه و اسکولاستیک نشریات دانشجویی میشود. راستی چرا ابراز وجود اعتراضی شناخته شده ترین سندیکای کارگری ایران در محدوده چراغهای روشن در روزهای تابستانی در جا میزند؟ راستی چرا فضای کارگری ایران از هر اثری از آنارشیزم و آنارکو سندیکالیسم تهی است؟

سوم، قانون و سرکوب: کمتر جای دنیا را میشود سراغ گرفت که قانون رسمی کشور بدین گونه با سرکوب کارگر علنا و رسماً عجین باشد.

چهارم، فریب و وعده و تفرقه: نفس وجود حکومت بورژوازی و ساختار مبتنی بر بیکاری و تهیدستی مداوما از کارگران میطلبد نه فقط از معاش خود بلکه از حیثیت، حرمت و حقوق اجتماعی خود دفاع کند.

کارگر چاره ای جز پیروزی ندارد

کارگر چاره ای جز پیروزی ندارد کارگر نمیتواند جنگ و گریز خود را با کارفرماها و دولت نسل پس از نسل به ارث بگذارد. در نابرابری موجود طولانی شدن کشمکشها کارگران را فرسوده میکند. ناامید میسازد. هر لحظه از تداوم حیات بورژوازی از پیکر، از روحیه، از صف مبارزاتی کارگران قربانی میگیرد. پیروزی کارگر جز با در هم شکستن کل دستگاه حکومتی بورژوازی و بنیادهای چرکین آن ممکن نیست. این کار انقلاب کارگری است. با این قطب نما است که کارگر قدم های کوچکتر و فوری خود را قدر میگذارد. با این قطب نما است که مبارزات اقتصادی، دستاوردهای کوچک، یک صندوق تعاونی "مقدس" میگردد. انقلاب کارگری مستلزم نظم آهنین در میان صفوف الیت متشکل در حزب کارگری و از آن مهمتر مستلزم یک توده عظیم بهم بافته ایست که اعتماد راسخ به پیروزی را در زندگی روزمره و در رابطه با تجربیات مبارزاتی لمس میکنند.

انقلاب کارگری همین امروز!

کمتر کسی را میتوان یافت که بتواند با یک انقلاب کارگری و استنتاجات طبقاتی کارگری از عدالت و برابری و ارزشهای انسانی به مخالفت برخیزد. اما بطرز اعجاب آوری بورژوازی نسل پس از نسل حتی (به خصوص) خود کارگران را "قانع" کرده است که اولاً چنین انقلابی یک مدینه فاضله و موکول به یک آینده نامعلوم است؛ و ثانیاً طبقه کارگر موجود از شعور لازم برای چنین امر خطیری برخوردار نیست.

بدون کم و کاست حق با بورژوازی است. همه شور و فلسفه و حکمت تک تک انقلابیون و تک تک انقلابات در شدنی بودن تحولات عظیم در سالهای نزدیک از زندگی نسل حاضر نهفته است. فرق میان عصیان و شورش با یک انقلاب نه در سرعت برق آسای خیزش توده ها، نه در آتش دواپر دولتی توام با اهتزاز پرچمهای سرخ؛ بلکه اساساً در اینست که انقلاب و انقلابیون کارگری قبل و بعد از عصیانها چگونه مهر خود را بر زندگی روزمره کوبیده اند. انقلاب و انقلابیون کارگری باید یک پدیده آشکار و غیر قابل انکار در هیبت انسانها و نهادها، روشها، سنت ها، ترانه ها از فرسنگها فاصله جار

بزند. انقلاب کارگری برای توده کارگر نه به معنای سلسله فعالیت مخفی بلکه اساسا باید پیوستن به یک روش زندگی و پیوستن به یک رگه از آدمهای معین است که در همراهی با آنها زندگی آسانتر، آسوده تر، بهتر، و عجالتا تا مطابق نقشه زور صفوف خود را باندازه کافی افزایش میدهم، زندگی امروز دست کم مملو از غرور و اراده است. انقلاب اکتبر و انقلاب فرانسه سالها قبل از وقوع، نوید و بارقه های خود را در محلات و کارخانه ها به نمایش گذاشته بودند.

کارگر و آرزوهای باطل حقوق سیاسی و عدالت و رفاه

طبقه کارگر و بالطبع فعالین کارگری همواره مملو از و بستر کشمکشهای سیاسی هستند. این کشمکشها حاصل عقاید و آراء و تحقق آرمانهای متناسب به این عقاید نیست. هر کارگری بنا به حکم شرایط مادی زندگی خود در مییابد که زندگی بمثابه کارگر برای او جز پرت کردن آرزو و شایستگی های او را به همراه ندارد. استثمار و سرکوب سیستماتیک توده هر چه بیشتری را به سربازان ایده های بورژوازی تقدیم میکند. ناسیونالیسم و مذهب نه نشانه انتخاب آگاهانه بلکه ناشی از استیصال کارگر در انتخاب راه طبقاتی رهایی خود اوست. در دنیای واقعی هر روز احزاب تازه ای پا به عرصه وجود میگذارند که اکسیر تازه ای از ناسیونالیسم و مذهب را کشف کرده و در مقابل طبقه کارگر قرار میدهند. برعکس آنچه ادعا میشود نفوذ این عقاید در میان کارگران حاصل متقاعد شدن کارگران نیست. "نفوذ" این احزاب و جریانات نه حاصل کتابخوانی و تعمقات فکری در میان کارگران بلکه حاصل تصویری است که از خود و قابلیتایشان در زد و بندهای سیاسی بدست میدهند.

انقلابیگری کمونیستی مستلزم این است که هم طبقه ای های خود را تنها نگذاشت و این توهمات را در تجربه سیاسی روزمره طرد نمود.

کارگر چاره ای جز مسلح شدن ندارد

کارگر در انتخاب راه و روش مبارزه مخیر نیست. آیا کارگر میتواند از دست بانک مرکزی برای سیاستهای تورم زا شکایت کند؟ آیا کارگر میتواند وزیر کار را برای دستمزدهای زیر خط فقر محاکمه و عزل کند؟ آیا کارگر میتواند با زور رای و انتخابات و پارلمان مالکیت خصوصی را لغو کند؟

قیام مسلحانه همواره در طول تاریخ پیچیده ترین موضوع انقلابات بوده است. قیام

مسلحانه مانند زایمان فصل دردناک ولی اجتناب ناپذیر تولد یک موجود تازه است. این موجود مستقل است، وجود خارجی دارد، نفس میکشد ولی بطرز محسوسی از پروسه زایمان تاثیر میپذیرد. همانقدر که پروسه زایمان بخودی خود مستلزم تدارک و آمادگی است بطریق اولی یک قیام مسلحانه نیاز به تدارک و برنامه ریزی دارد. مساله محوری در این میان اینست که هیچ زایمانی شبیه دیگری نیست و همیشه شگفتی های تازه ای مهر خود را بر نوزاد تازه وارد میزند.

لنین بر کار در میان سربازان و پادگانها تاکید داشت، کمون پاریس بر جنگ خیابانی، چگوارا بر محاصره شهرها از روستاها. در مورد قیام بعدی در ایران هر چه گفته شود هنوز باید جا برای شگفتی باز گذاشته شود. اما مهمتر از هر چیز، چه برای لنین و چه برای چگوارا قیام قبل از هر چیز یک پدیده مادی بود که از همین امروز باید آنرا شکل داد. قیام کارگری هر فرمی داشته باشد بر تسلیم ناپذیری و تبحر، بر درس انضباط، بر ستایش از غرور، بر آمادگی عقب نشینی صف مبارزه کارگری از همین امروز و در نبردهای همین امروز استوار است.

بهانه دست دولت ندهیم

در هر اعتراض کارگری، هر چند بر سر یک خواست اقتصادی ساده، موضوع کشمکش بر سر انقلاب است. در متون کلاسیک مبارزه کارگری رهبران کارگری از هشدار در مقابل آوانتاریسم یک زنگ خطر آشنا است. لنین جمهوری اسلامی را در مقابل خود نداشت که اعتصاب را مقابله با نظام خود اعلام نموده، همه قوانین رسمی آن رسماً پوچ و بی اعتبار هستند و عملاً هزاران کارگر را رسماً نه در پی کشف یک قبضه تفنگ، نه در پی کشف نقشه پنهانی برای ترور رئیس اداره پلیس، بلکه رسماً بخاطر یک برگه اطلاعیه به جوجه اعدام سپرده است. برای کارگر ایرانی تجمع اعتراضی امروز نتیجه در افتادن و خنثی سازی شوراهای اسلامی بعنوان گسترده ترین و مخوف ترین دستگاه رسمی ضد کارگری دنیای معاصر است. در تجربه امروز کارگران صدها اجتماع ثبت هستند که کارگران با عکس رهبران نظام و سوگند وفاداری به نظام بجای طلب حق خود، التماس کرده؛ ولی با اینحال سرکوب و چه بسا به خاک و خون کشیده شده اند. برای جمهوری اسلامی هر تجمع کارگری یک خطر برای نظام است، هر تجمع نطفه تعداد بیشتری از اعتراض و حق خواهی را در پی دارد. اگر نمیزنند از بیم گسترش این اعتراضات است. نمیزنند چون زورشان نمیرسد. و هر جا که جای پای خود را مطمئن حس کنند از سخت ترین سرکوب ممکن ابایی بخرج نداده اند.

مبارزات صنفی را سیاسی نکنید!

این جمله دلسوزی برای به نتیجه رساندن یک مبارزه معین کارگری نیست. این جمله راه حل یک کارگر دنیا دیده و سرد و گرم چشیده برای جان سالم بدر بردن یک اعتصاب از دست "تند روی" کارگران کله خر جوان و ناپخته نیست. این جمله جوهر فشرده یک دنیا تحقیر و توهین به طبقه کارگر، نسخه شکست هر تک اعتراض کارگری، و جواز دست سرکوب کارگران است.

جا دارد پرسید چرا مبارزه صنفی؟ آیا مبارزه کارگری بر سر دستمزد یک مبارزه صنفی است؟ کی قرار است حضرات زبان فارسی یاد بگیرند، کتاب بخوانند و بفهمند که با زبان عهد "نعلین" با کارگر و در مورد کارگر نباید حرف زد؟ آیا صنایع خودرو سازی، صنایع نفت و معادن چغارت صنف به حساب می‌آیند؟ مگر چقدر میتوان تهمت ناروا به لوله سازی اهواز بست که گویا افزایش دستمزد را فقط برای "صنف خود" می طلبند؟ آیا درایت زیادی می‌طلبد که دید و تشخیص داد تجمع کارگری پاسخی است به رئیس بانک مرکزی و سیاستها اقتصادی دولت و توجیهات سلطه لیبرالیسم و مکانیسم سلطه بازار بر زندگی یک کارگر در دنیای مدرن را جار می‌زنند؟ آیا انگلس در مورد ابتدایی ترین مبارزات کارگری در مانوفاکتورهای دباغی در دهات یورکشایر اجازه اینقدر شلختگی را بخود داد؟

جا دارد پرسید چرا مبارزه اقتصادی کارگری بار سیاسی ندارد؟ آیا دخالت کارگران در امر تعیین دستمزدها، دهن کجی به مصوبه دولت و شورای عالی دستمزد آن، لغو قانون تجمع باندازه کافی سیاسی نیست؟ از همه اینها به کنار، جا دارد پرسید چه کسی مسئول "سیاسی کردن" اجتماع کارگران است، دولت یا اجتماع اعتراضی کارگران؟ اینهمه قانون و قاضی و زندانبان برای بستن دهان کارگری که دستمزدش را روز روشن نمیدهند، حضرات قانون گرای صنفی کار را نمی آزارد و صدای اعتراضشان را در نمی آورد؟

کارگر و قانون

اعتصاب حق سلبی طبقه کارگر است. نفس قانون علیه اعتصاب جرم بی چون و چرای یک مشت گانگستر است. اعتصاب کارگری بنا به تعریف به معنای نفی قانون، نفی توافقات قبلی، "ناگهانی" است. جمع کارگران بنا به تعریف همواره در صدد جمع آوری نیرو برای اعتصاب بعدی است، معلوم است که اساس اعتصاب بر نفی استوار است، حقانیت خود را نه از قانون بلکه از شرکت کنندگان در اعتصاب استنتاج کند. اعتصاب برای کارگر ابزار دفاع از نفس زندگی است. بنا به داده عقل بدیهی انسان معاصر هیچ کس حق ندارد انسان دیگر را از حق حیات محروم کند، انسانها نباید گرسنه بمانند، از سرما بلرزند. آیا توحشی بالاتر از این سراغ میشود گرفت، در ایران دولتی سر کار است که در روز روشن و رسماً دهها میلیون نفر از آحاد جامعه را به گرسنگی محکوم کرده است؟

محرومیت این جمعیت میلیونی تجلی رسمی اراده و نقشه آگاهانه حکومتی است که امکانات جامعه را صرف رفاه هر چه بیشتر یک اقلیت ممتاز ساخته است. آیا توحش بالاتر از این را میتوان سراغ گرفت که پایه ای ترین نیازهای انسانهای جویای کار به سودآوری درندشت و دلخواه یک اقلیت سود جوی استثمارگر حواله داده میشود؟ در چنین مناسباتی اعتصاب بمثابة دفاع از خود در مقابل زورگوی گردنه بگیر، همانقدر که نفس کشیدن و زنده ماندن، حق طبیعی انسانهاست.

بغایت مسخره است که در ترجمه ایرانی حقوق کارگری صرف گنجاندن حق اعتصاب برای کارگر یک فرصت استثنایی رفرمیستی قلمداد شده است. در مقابل سرکوب افسار گسیخته باید اجازه رسمی برای اعتصاب و یا تعهد به اعتصاب مسالمت آمیز و قانونی دیگر نویر است. آیا واقعاً حضرات انتظار دارند کارگران برای اجرای قانونی قراردادهای موقت اعتصاب کرده به خیابان بیایند؟! این حضرات خود را به کوچه علی چپ میزنند که نفس اعتصاب به معنای اخلال در چرخ تولید است و بس. در مقابل این شرایط جهانی، توهم یک گناه؛ دعوت به آرامش شراکت در جرم است. در این جهنم که بر پا ساخته اند نه فقط اعتصاب بلکه شورش و طغیان حق طبیعی کارگر است.

آوانتوریسم از سر گشاد شیپور

در تاریخ کشمکش طبقاتی همواره جریاناتی بوده اند که در پس یک اعتصاب کارگری ناکام جلوی صحنه ظاهر شده و کارگران را در "زیاده روی" در خواسته‌های خود محکوم کرده و مورد سرزنش قرار داده اند. اینها با "نگفتیم، نگفتیم" های خود نه در کاهش لطمات احتمالی صفوف کارگر، بلکه در خالی کردن زیر پای اعتراض کارگری و بی اعتباری خواسته‌های طبقه کارگر نقش ایفا میکنند. "آوانتوریسم" موضع مشترک همه اینهاست. آوانتوریسم برای این جماعت از سر دلسوزی برای طبقه کارگر نیست، بلکه برگه توجیه سرکوب طبقات بالا دست است که گویا از "سر اتفاق" بر اثر زیاده خواهی غیر قابل انتظار و خارج از توافق اعتراض کارگری، اختیار از کف میدهد گلوله ها را به آدرس عوضی در سینه کارگران خالی میکند!

موعظه برای این جماعت بیهوده است که آوانتوریسم هشدار برای رهبران کارگری است که نباید با قیام بازی کرد و تاکید بر حفظ اتحاد کارگری بوده است. آوانتوریسم در دستگاه فکری مارکسیستی هشدار به طبقه ای است که عزم جزم کرده و در مسیر راه کسب قدرت سیاسی گام برمیدارد. چنین حزبی بنا به تعریف قیام و فتح قصر زمستانی را در دستور دارد. هشدار برای پرهیز از آوانتوریسم هیچ ربطی به صف اکونومیست و سندیکالیست برای دفاع از پرچم "مبارزه ابدی اقتصادی" ندارد.

واقعیت اینستکه ضد آوانتوریست ایرانی از دماغ فیل افتاده و هیچ اصراری در پنهان کردن دم خروس خود ندارند. اینرا باید به حساب بد شانسی طبقه کارگر در ایران گذاشت که فضای سیاسی ایران به اسم منافع کارگر و در تقابل با کارگر مملو از جریاناتی است که راه رشد صنایع داخلی را میطلبند، مناسبات صلح آمیز با امریکا را شرط عقل میدانند، حق زبان مادری را برای کارگر مقدم می‌شمارند و همزمان جزوه لنین علیه آوانتاریسم را باز چاپ میکنند! قد و نیم قدهای بورژوازی ایران دستشان بجایی نرسیده در روز روشن و در جرایدشان خواب پنبه دانه استثمار کارگر خودی را میبینند. کارگر باید بتواند گوش حضرات را به موقع ببیچاند.

ضرورت دفاع از خود، یک صورت مساله جهانی طبقه کارگر

صورت مساله جهانی است، چرا نباید طبقه کارگر در ایران از هم طبقه ای های خود بیاموزد؟ مساله محوری در چگونگی اعتراض موثر و کنترل اوضاع و تحمیل اراده توسط کارگران در پنجاه سال اخیر به یک مساله بغرنج در مبارزه طبقه کارگر تبدیل

شده است. رئوس اصلی این پروبلماتیک به شرح زیر است.

اول، جمعیت بیکار بدون سلاح اعتصاب: با غلبه تکنیک مدرن و جمعیت عظیم بیکار در حقیقت بخش اعظم طبقه بدون هیچ اهرمی برای پیشبرد مطالبات بر حق و پایه ای خویش و مانده اند. این در حالی است که شریانهای زندگی این جمعیت عظیم از کانال دستمزدها و بیمه ها و شرایط کار با بخش شاغل طبقه به هم گره خورده است. برای بورژوازی علاوه بر بهره جویی از بیکاری در ایجاد رقابت میان صفوف کارگران، دور کارخانه ها دیوار چین از قانون هایی را به اجرا درآورد که کارگران بیکار از هر گونه ابزار فشار به کارفرما و دولت محروم گردند. کارگری که سی سال از عمر خویش را دستمایه چرخش کار یک کارخانه کرده است باید گور خود را گم کرده و بعنوان یک فرد در دفتر کاریبایی در ازای بخش ناچیزی از دستمزد قبلی خود مطیع و سربراه باشد.

دوم، طبقه کارگر در پاسخ به این شرایط نوین بجای کارخانه اینبار تمام شهر و تمام فونکسیونهای شهری و دولتی را به میدان کشمکش خود با دولت و نه فقط کارفرما اعلام نمود. تجارب بسیار هیجان انگیزی را از اعتصابات کارگری شهری و کمیته های اقدام کارگری میتوان برشمارد که به همت مشترک شاغلین و بیکاران به اجرا درآمده است:

- اشغال کارخانه های شیر برای تامین شیر کودکان و بعلاوه جلوگیری از بیرون کردن مستاجران تا تامین بیکاری توسط جنبش کارگری امریکا در دهه 1930
- رژه های بین شهری توسط کارگران انگلیسی به منظور اخلاص در سیستم حمل نقل عمومی در دهه 1930
- جنبش اعتراضی بستن اتوبانها در آرژانتین در دهه 1970 بمنظور تحمیل بیمه بیکاری به دولت
- تجربیات مبارزات اتحادیه های کارگری اروپا و در راس آنها فرانسه در مختل کردن فونکسیونهای مهم شهری برق و غیره در دهه معاصر.

طبقه کارگر با قدرت دفاع از خود در دل مخاطرات سیاسی

در طی ده سال قبل فضای ضد رژیم تحت تاثیر کشمکش با امریکا و امید به حمله امریکا؛ و پس از آن جریان سبز ضربات مهلکی بر پیکر طبقه کارگر وارد آورد. بخش مهم آنچه که خود را کمونیست مینامید به بزرگ موسوی و شرکا پرداختند. نیروهای دست

راستی ناسیونالیستی و گروه‌های مذهبی هر یک بنوبه خود میتوانند مانعی بر سر راه اهداف و صفوف طبقه کارگر باشند. تنها راه سد کردن سودای دستجات بورژوازی که فردا دور هر چاه نفت یک "کشور" تشکیل داده و یک کاهدان ثروت از قبل استثمار کارگران را برپا دارند، ظرفیت های قوی کارگری برای دفاع از خود است.

بروید هر غلطی میتوانید، بکنید!

این جمله نقل قول مستقیمی از کارفرمای کارخانه ذوب آهن اردبیل خطاب به هفتاد نفر (تمامی) کارگران است. روزی از روزها کارگران کارخانه در را بر روی خود بسته دیدند. پنج ساعت بعد پیام کارفرما به کارگرانی رسید که هر یک کیسه ناپلونی حاوی نهار را در دست داشتند: بروید هر غلطی میخواهید بکنید!

پاسخ کارگران هر چه بود، میتوان حدس زد، اما این نبود:

شکر زیادی میل فرموده اید! انقلاب میکنیم و به زیرتان میکشیم. اما از امروز عجالتاً روزگارتان سیاه است. دنبال سوراخ موش بگردید!

نمایش بوزینه های نظم

ترس و زندان، ارباب و انتقام؛ ژنرالها با یقه های آهار زده، چهره های عبوس و کلمات شمرده؛ طنین برقراری نظم ... سناریوی قابل انتظار فردای همه خیزشهای حق طلبانه، در همه جای دنیا، و بطریق اولی در جمهوری اسلامی بوده است. امروز در ششمین روز و در دست پاچگی آشکار افتخار نصیب فرمانده سپاه پاسداران شد. رسم بر اینست که ژنرالها با لشکر لمپنها معیت شوند. قزاق کبیر، از هاری، بنی صدر و رفسنجانی در اذهان مردم با طیب، شعبان بی مخ و لاجوردی و محبوب در آمیخته است. این بار قهرمان نظم جمهوری اسلامی با طویله ای از بهترین مقامات و در راس آن خاتمی و روحانی همراهی گردید.

دیروز گذشته از فرماندهین سپاه در طنین کلمات مقدس نظم، قانون و آرامش حکومت اسلامی سرمایه همه زرادخانه خود را بکار گرفت که به مردم بفهماند هر گونه امید به این حکومت بیجاست، هر گونه توهم جرم است، تسلیم خطا است.

جا دارد بپرسیم کدامین نظم؟ نظم برای اجرای قانون وحشیانه کار، نظم برای جان کندن، نظم برای التماس کار و دستمزدهای بالا کشیده شده؟ نظم برای کلیه فروشی؟ نظم برای فرو خوردن حرمت و غرور و شایستگی؟

جا دارد بپرسیم نظم برای چه کسی؟ در سایه نظم و آتش در هستی دو نسل از میلیونها مردم زحمتکش و شریف و در دل استثمار وحشیانه از شکل گیری یک طبقه حاکم یک افسانه ساختید. جا دارد بپرسیم از جان این مردم چه میخواهید؟ مجلس فخریه با مصوبه دستمزدش، دولت با قطع یارانه، کارفرما با بالا کشیدن دستمزد، بانک مرکزی با کلاشی محاسبه تورم چنگ به هستی میلیونها مردم زحمتکش انداخته اید. میلیونها کودک بسته زبان در کارگاهها، میلیونها جوان اسیر اعتیاد، بیشمار زنان در تن فروشی برای یک لقمه نان، این چه نظمی است که به آن فخر میفروشید؟

این نظم کدام هیولا است که برای دریافت یکسال دستمزد کارگر شانه بالا میاندازد اما برای خفه کردن صدای او از گله آخوند و جیره خواران سرکوبگر، از انترهای مقیم خانه کارگر و وزارت کار، از مواج بگیران ستون اقتصادی رسانه ها، از شلاق و شکنجه و چاقو کش هرگز کم نمیآورد؟

جا دارد بپرسیم شناسایی کدامین آشوبگران؟ فرمانده برقراری نظم اینجا دیگر تماما خود و دستگاه امنیتی و جاسوسان خود را مسخره میکند. در عکس های کذایی دور چهره کسانی را خط کشیده اند که برای نمایش ارباب با مزاج جنایتکارانه شان سازگارتر باشد. لیست این معترضان را قبلا کارفرماها، دفاتر حفاظت، بازجویان اوین و اوپاش گشت قبلا در اختیار

داشته است. دستگاه سرکوب ژنرال قبلا زهر چشم لازم را گرفته است. جا دارد بپرسیم کدامین آشوب؟ بوزینه های اسلامی در نمایش نظم خود مدعی هستند در این رویدادها بدنبال آشوبگران هستند. ایشان برای لاف بی جای ”وجود حق اعتراض قانونی“ در ایران رسما خود را به سخره میگیرند زمانیکه زندانهایشان مملو از فعالین کارگری بوده است، زمانیکه معدنچیان آفدره را شلاق زدند، با چماق به جان اجتماع اعتراضی معلمان افتادند، و زمانیکه اجتماع کارگران هیکو را با گلوله پاسخ دادند.

و جا دارد بپرسیم کدام اموال عمومی؟ فرمانده سپاه پاسداران آتش چند سطل زباله و ساختمان بانک را توجیه مجازات سخت دستگیر شدگان قرار میدهد. این رجز خوانی ژنرالها را نباید زیاد جدی تلقی کرد، شریف ترین انسانها را در پس سالها تحقیر و بی حقوقی به یک جنگ نابرابر کشانده اید، در میدان تظاهرات در برتری کامل نیرو و اسلحه، در یک قانون جنگل محض فقط بخاطر خواست نان برای زدن و کشتن به جان مردم افتاده اید؛ ادعا مدال شهادتتان برای چیست؟ از طلب غرامت خویش خجالت نمیکشید؟

از جانوران اسلامی سرمایه در ایران باید ترسید!

ترس از ظرفیت توحش از همه آنچه در قالب جمهوری اسلامی گرد آمده است یک ترس واقعی است. کیست که از قوانین و مقررات ارتجاعی اسلامی، از دولت و حاکمیت طبقاتی و استثمارگر و دامنه وحدت جناحها برای حفظ جان، برای حفظ کار و برای حفظ حرمت خویش و عزیزان خویش نهراسد؟ اما خیزش اخیر مردم در ایران یک بار دیگر نشان داد برای پایان ترس، برای پایان این نکبت باید جنگید. در این جنگ باید برای پیروزی جنگید. در این جنگ حق دفاع از خود حق مسلم ما است. تعرض به صف اعتراض و اعتصاب خود را با تمام قوا باید پاسخ داد. برای این باید با نهایت دقت و در گامهای حساب شده و در سازمانهای پولادین گرد هم آمد. خیزش دیمه تجارب مهمی در این مسیر را به همراه داشت. حمایت گسترده از فعالین و دفاع از آنها در مقابل دستگیری ها گام مهمی در اتحاد صفوف در میان صفوف اعتراضی ما خواهد بود.

اما یک جا باید به فرمانده سپاه پاسداران حق داد، این صف اعتراضی با دینامیسم و نیروی طبقاتی خود میتواند در هر چرخشی دودمان این حکومت را بر باد دهد. مزاج آتشین ایشان بیشتر برای آرامش در صفوف خودی های حکومت است، تا فردا دوباره محجوب و وزیر کار به دفتر کار خود برگردند! هر چه هست تا تعیین تکلیف این اعتراضات راه طولانی باقی است.

این نظم را نباید پذیرفت

این اوباشان زمانی در خدمت ارتشبد از هاری و امروز تحت فرماندهی سپاه در خدمت و برای منافع طبقات دارا نظم و قانون سرمایه را پاسداری میکنند. نظم به معنای پذیرش کار مزدی و استثمار، نظم به معنای فقر و فرو دستی، نظم به معنای سوختن و ساختن، و نظم بمعنای استیصال و چشم دوختن به سخاوت طبقه حاکم. قانون جز صلابه و زندان و مجازات کسانی که از انسان بودن خود کوتاه نمی آیند، کسانی که استثمار را دون شان انسان میدانند، کسانی که به فقر و نابرابری تن نمیدهند، و کسانی که حاضر نیستند



کارگران جاره ای جز جنگ علیه نظم، جز بیروزی و جز بیروزی علیه کل نظم سرمایه ندارند

کودکان خود را با لالایی
خزعبلات مربوط به آغوش
پروردگار و یا مام وطن
بخواب حماقت فرو ببرند،
نبوده و نیست!

این نظم را نباید پذیرفت....

این نظم تباهی روحی و فیزیکی نسل پس از نسل ماست. این نظم پستی و رذالت می آفریند و از ما و فرزندان ما قربانیان بی دفاع در مقابل جنون سود پرستی و بهره کشی میسازد.

به ما اتهام اختلال در نظم میزنند، ما برای نابودی فوری این نظم کمر بسته ایم، ما را میترسانند، ما شجاعت را توام با آگاهی سازمان میدهیم تا نیروی ما برای نابودی این نظم، جهت تامین زندگی شرافتمندانه برای مدافعان آن، و برای رفع زحمت از اوباشانی که بر تداوم این نظم پافشاری دارند، کفایت کند.



ما جان باختگان خود را در هاله اسطوره های پوچ و توخالی نمیپوشانیم

پیروزی خون بر شمشیر از اراجیف بزرگ تاریخ بشری است. برای پیروزی علیه جمهوری اسلامی باید به روشهای متعدد و موثر مبارزه دست برد و تعداد هر چه بیشتری از مردم زحمتکش را در غرور و احترام ناشی از مبارزه امروز و در ایمان به امکان پذیر بودن فردای بهتر شریک ساخت.

اعتراضات جاری در ایران مملو از شور و قهرمانی است. جان مردم به لب رسیده است و هیچ چیز جلودار حق طلبی آنها نیست. مردم معترض نان و حرمت و امنیت و آزادی میخوانند، و فریاد اعتراض آنها با توحش کامل پاسخ میگیرد. جمهوری اسلامی سنگفرش خیابانها را به صحنه شکنجه و اعدام دست جمعی هر کس تبدیل ساخته است که سودا انسانیت در سر، فریاد آزادی در گلو، و مثنی به نشانه اراده دارد. انبوه بسیار از این آزادیخواهان گنجینه پر ارزش ما برای ساختن فردای مبتنی بر آزادی و برابری بر ویرانه های لجنزار ارتجاع اسلامی سرمایه است. مبارزه ما نمیتواند بر فداکاری، قهرمانی و از جان گذشتگی متکی نباشد. اما شهادت طلبی شایسته شعور این مردم نیست. مبارزه امروز ما باید بتواند بهترین انسانها را به میدان بیاورد، اعتماد بیکدیگر را بیافریند، تعداد هر چه بیشتری را متقاعد سازد که ما میتوانیم دنیای بهتری بسازیم و آنرا حفظ کنیم.

تظاهرات، تظاهرات تا پیروزی نمیتواند روش مبارزاتی ما باشد. باید با اشکال مختلف اعتراضی توده هر چه وسیع تر را در تعداد هر چه بیشتری از محلات و کارخانجات در مقابل سرکوبگران قرار دهد. باید کاری کرد که خدمتگزاران وفادار حکومت اسلامی سرمایه در ایران به سرنوشت سگ های ولگرد محله غبطه بخورند.

حق آزادیخواهی در دفاع از خود

جنایت سازمان یافته علیه اجتماعات و صف اعتراضی مردم دیگر بس است. مردم جان خود را از کنار جوی خیابان پیدا نکرده اند. شهروندان این جامعه موش آزمایشگاهی یک مشت جانور در تمرینات اصول گرایانه و اصلاح طلبانه حاکمیت اسلامی سرمایه نیست. مردم حق دارند اعتراض کنند، آزادی حق مردم است، برخورداری از نعمات جامعه حق تک تک آحاد جامعه است. مردم حق دارند حکومت آشغالهای زورگو و مرتجع را

خواهند. اینها انسان و شهروند یک جامعه اند، برده نیستند، رعیت نیستند. جمعیت گرسنگان با خواست نان را به محاصره گله تا دندان مسلح و با اختیار تام برای قتل عام در میاورید، کور خوانده اید صف معترضین را با فریاد "آی نظم، آی قانون" از حق دفاع از خود محروم سازید!

صف اعتراض مردم نباید به صرف ساختن سنگر از ظروف زباله شهری بسنده کند. کسی نباید جرات کند با خیال راحت به جان صف اعتراضی مردم بیافند.

جمهوری اسلامی از اوین تا آق‌دره، از قتل کولبران بانه تا سرکوب سندیکای هفت تپه باد کاشته است؛ وقت آنست که طوفان درو کند!

خست های پیروزی...

کارگران و مردم زحمتکش! امروز روز اعتراض شماست! امروز آن روز موعودی است که به کودکان خود وعده داده اید...

امروز روز به آتش کشیدن وزارت کار، روز به آتش کشیدن قانون کار، روز انتقام از شلاق آق دره، روز زنده کردن کیفر خواست مرگ معدنچیان و کولبران ...

امروز روز زدودن چرک و کثافت سالها فقر و ناداری، سالهای متمادی از تحقیر دوندگی برای دستمزدهای عقب افتاده، روز آذین سنگفرش خیابانها با تلنبار خشم و نفرت علیه بانیان این وضعیت و توجیه کنندگان این جهنم ...

امروز روز دمیدن در فریادهای حق طلبانه، روز انزوای نصایح تسلیم و ترس، روز چشم های باز، روز ساختن علقه های مبارزاتی در میان مبارزترین فرزندان این طبقه است ...

امروز در دل اعتراض علیه فقر و تحقیر و دل اعتراض بی پروا علیه حکومت مذهبی؛ امروز روز عید بزرگ طبقاتی کارگری برای گامهای بزرگ در جهت ساختن تشکلهای در جهت شناساندن رهبران و سیاست و آلترناتیو کارگری در ایران و در جهان است...

سنگینی سنگی بزرگ بر سینه شهر من

شهر من امروز به یک اردوگاه بزرگ کار تبدیل شده است. هر روز قبل از طلوع آفتاب میلیون‌ها نفر در دل تاریکی بحرکت درمیایند تا هنوز، یکبار دیگر مفهوم بردگی جان دوباره بخود بگیرد. معیشت سایه نفرت انگیزی است که در هیبت فرسودگی و ترس و فقر و درماندگی میلیون‌ها انسان را تنها نمیگذارد. در شهر من اکثریت عظیم ساکنین آن کارگرند، میلیون‌ها میلیون اعضای این خانواده بزرگ میسر کار و سازندگی هستند، این کارگران به همه چیز، به آب و برق و ترن‌ها، به بهداشت و خوراک، به کارخانه‌ها به اسکله‌ها، به همه چیز جان میبخشند اما در همه گوشخراش همین شهر صدای کارگر بسختی بگوش میرسد. در جوار چلچراغ خیره کننده ثروت؛ شهر من همانند یک اردوگاه عظیم کار، شهر من با حاشیه نشینان آن، کودکان کار، معتادان، صندوقهای خیریه، زنان تن فروش یک گورستان بزرگ کارگری، گورستان ارزشهای انسانی سازمان یافته است. شهر من تهران، تبریز، گیلان، خرمشهر، انزلی، قزوین، سنندج و اصفهان است.

اگر در طی یک معجزه و چرخش تقویم به عقب، مردم شهر من و شما چشم به روزی از روزهای بهار سال 58 باز کنند یک سر سوزن از زندگی امروز خود را در آن باز نیشناسند. دست بکار شویم، ساختمان مرکزی شوراهای متحد گیلان را با آن باندروها باز سازی کنیم. شورای کارگران نفت، اتحادیه کارگران چاپ، فولاد مبارکه ای‌ها، کفش ملی، تراکتور سازیها همه را خبر کنیم. میدان انقلاب را با دریایی از کتاب و اعلامیه انباشته سازیم. در هر رهگذر، جلوی هر کارخانه و اداره و دفاتر تشکلهای کارگری تصویری از سی و دو سال پیش را زنده کنیم.

بگوییم که شهری در قرق کارگر چگونه میتواند باشد. بگوییم چگونه تشکلهای کارگری نه فقط سودجویی سرمایه دار بلکه دولت را در اجرای سیاستهای ضد کارگری مهار زده بودند. کارگر یک قدرت اجتماعی را میساخت که مطالبات و خواستههایش را مستقیماً تحمیل میساخت. بگوییم که جوشش و تحرک یک لحظه فروکش نداشت. این نه سود کارخانه و نه مقدسات من درآوردی طبقات دیگر بلکه منافع مستقیم طبقه کارگر بعنوان مرجع، در ذهن عمومی جامعه از رسمیت برخوردار بود. تنهایی معنا نداشت. مرکز تجمعات کارگری مرجع همفکری برای تامین مسکن، خوراک، برای حل معضل اعتیاد هم عمل میکرد. بگوییم که سرکشی سرمایه دار و دولت در تعیین دستمزدها و نحوه

پرداخت آن حتی در تصور کسی نمیگنجد. بگویم تبعیض علیه زنان بلافاصله با پاسخ شایسته روبرو بود. بگویم پاسبان و ماموران دولتی فعالین مایشاء شهروندان نبودند. بگویم چگونه تشکیلاتهای کارگری کانال دخالت مستقیم کارگران در امور قانونگذاری و تعیین سیاستها و رسیدگی به کار دولت عمل کرده اند. بگویم سازمان دادن تولید مساله اصلی کارگران بود، همانگونه شورای کارگران نفت پالایشگاهها را در گردش نگه داشتند. اما کسی نمیتواند بخاطر بیاورد در طول کدام جملهای سیاسی بناگهان پدیده های استثمار و بهره کشی و کارمزدی و کنترل کارگری به جدول دانش عمومی جامعه تبدیل گردید. کسی نمیتواند بخاطر بیاورد در طول کدام قرار و مدارهای سیاسی توده کارگر در ایران، تبدیل به یک طبقه واحد، با زبان واحد، خواسته های واحد و افق مشترک شد.

به اتهام هرج و مرج و بنام نامی "نظم" به آن جوشش و خروش پایان دادند. عفونت امروز حاصل پیروزی هواداران نظم است. تاریخ اندیشه ها و روندهای انسانی و مترقی در ایران بدون شرح حال این کانونهای کارگری دروغ پردازی محض است. اگر انقلاب نتیجه دریدن زنجیرها توسط توده هاست، اگر انقلاب به همبستگی و اعتماد افسونگر و خود انگیخته مردم فرودست متکی است، اگر انقلاب نسبت به گذشته بیرحم و بهمان اندازه به ناروشنی های آینده سخاوتمند است، اگر جوهر شور انگیز انقلاب در جستجوی فارغ البال بدنبال ایده های نو است؛ درخشان ترین صفحات انقلاب 57 اینجا پنهان است.

باید سنگ بزرگی که روی سینه های شهرهای ما است برداشته شود. باید سنگفرش خیابانها، باید خشت به خشت ستاد شوراها و سندیگاههای کارگری به سخن دربیایند. باید طنین آزادی و عدالتی و انسانیت بروایت طبقه کارگر نه بعنوان یک خاطره بلکه بعنوان تجربه ای ناتمام، آن جامعه را در خود ببلعد.

چرا کارگران نباید حق دفاع از خود را برای خود قایل باشند؟

چه کسی گفته تا برقراری حکومت کارگری صف اعتراض کارگری باید مورد حمله قرار بگیرد؟ چرا این ماموران نیستند که از دست خشم کارگرها فراری میشوند؟ چرا، چرا و تا کی کارگرها به نظم و قانون سرا پا وحشیانه بورژوازی بدهکار هستند؟

عصر روز 26 شهریور شهر اراک صحنه ابراز وجود گردان ضد شورش جمهوری اسلامی گردید. سگ های وحشی ولی بشدت سازمان یافته، بازگوی شاخص این واحد ها است. محاصره، تحریک، شقه شقه کردن، شکار عناصر پیشرو و مهمتر از همه کوبیدن بیرحمانه مردم صف اعتراضی قاعده آنهاست. این واحد ها در بکارگیری ابزارهای مخوف سرکوب هیچ محدودیتی ندارند. با فرمان حمله هیچ چیز جلودار قساوت آنها نیست. پشت سر آنها یک صف متحد و قسم خورده از انواع مراجع قانونی و دولتی منتظر خدمت ایستاده اند. دیروز در شهر اراک در خودنمایی گردان ضد شورش صف چند صد نفر از کارگران هپکو به خاک و خون کشیده شدند. تعداد زخمی و آسیب دیدگان مشخص نیست. مراقبت از زخمی ها، دستگیری ها و سرنوشت آنها بنا به قاعده اسرای واحد ضد شورش تنها به یک ریسمان بند است: هر چه عشقشان بکشد!

این توصیفات واقعی اند، حتی برای کارگر جان به لب رسیده از سالها نداری و جنون ناشی از بیگاری و بلا تکلیفی، بحق ترسناک است. اما این جنگ نابرابر شرایط روزمره اراک را شکل میدهد. اراک و هپکو، درندشت کشف و بکارگیری انواع روشها و سیاستها برای سردواندن کارگر و خلع ید از هر گونه حق طلبی کارگری است. در اراک در تشابه با هفت تپه و اهواز تعدادی دزد، شارلاتان و کلاه بردار تجسم یک سیستم واحد از دولت و مذهب و زالوصفتان را تداعی میکند. در اراک از فرط حضور مسؤولین ارگانها از وزارت کار تا حجت الاسلام های قوه قضاییه تا فرمانده نیروهای انتظامی و نمایندگی خانه کارگر و جراید جای سوزن انداختن نیست. هیچ چیز نمیتواند توجیه کننده اینهمه تنه زدن به همدیگر، اینهمه عشق به چماق و زدن و کوبیدن و زندان و دادگاه و شلاق و دسیسه باشد. سیاستمداران این قبیله عکس برگردان بدون کلاهخود چماق بدستان واحد ضد شورش خود در مسابقه سرکوب و سردواندن از هم سبقت میگیرند. خجالت نمیکشند، امروز خشتک "نظم" در مقابله با اعتصاب کارگرانی پاره میکنند، که در مقابل حق طلبی

و شکایات و شواهد همین کارگران پرونده ای جز نشخوار حدیث بردگی و شراکت در استثمار و بهره کشی را پشت سر ندارند.

کارگر چاره ای جز پیروزی ندارد. کارگر نمیتواند جنگ و گریز خود با کارفرماها و دولت را نسل پس از نسل به ارث بگذارد. در نابرابری موجود طولانی شدن کشمکشها کارگران را فرسوده میکند. ناامید میسازد. هر لحظه از تداوم حیات بورژوازی از پیکر، از روحیه، از صف مبارزاتی کارگران قربانی میگیرد. پیروزی کارگر جز با در هم شکستن کل دستگاه حکومتی بورژوازی و بنیادهای چرکین آن ممکن نیست. این کار انقلاب کارگری است. انقلاب و انقلابیون کارگری باید یک پدیده آشکار و غیر قابل انکار در هیبت انسانها و نهادها، روشها، سنت ها، ترانه ها از فرسنگها فاصله جار بزند. انقلاب کارگری برای توده کارگر نه به معنای سلسله فعالیت مخفی بلکه اساسا باید پیوستن به یک روش زندگی و پیوستن به یک رگه از آدمهای معین است که در همراهی با آنها زندگی آسانتر، آسوده تر و بهتر معنای عملی پیدا میکند، و عجالتا تا مطابق نقشه زور صفوف خود را باندازه کافی افزایش میدهیم، زندگی امروز دست کم مملو از غرور و اراده است. انقلاب اکتبر و انقلاب فرانسه سالها قبل از وقوع، نوید و بارقه های خود را در محلات و کارخانه ها به نمایش گذاشته بودند. این، آنچیزی است که اعتراضات بسیار گسترده امروز در پی جا و وزن واقعی خود از آن رنج میبرد.

اراک با اعتراض و حق طلبی خود میتواندست و میتواند "لعنت آباد" گردان ویژه باشد، خواب را بر آنها حرام کند، اراک میتواند سایگون مقاومت کارگری ایران خار چشم اشغالگرانی باشد که از مرکز اعزام شده اند، اراک میتواند کعبه الهام و آموزش چگونگی مبارزه کارگری موثر توسط مار خورده و افعی شده های هیکویی، آنچنانکه برارنده آن است، باشد.

مساله اینست که هیکو در نیمه راه آن ماری که بلعیده است، راه عقب گرد ندارد، باید افعی شود!

از انتشارات

علیه بیکاری

WWW.A-BIKARI.COM



عزیزی بر بهترین اعتراضات کارگران جهان
فر آون
(فصلنامه شهریور ۱۳۹۲ - ۱۳۹۱)



عزیزی بر بهترین
اعتراضات کارگران
جهان
شهریور



زبان هشتم کارگر
در تار و در پیکاری



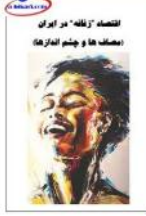
کلماتی از آتش و باروت
مستزدها از زبان کارگران



عزیزی
شهریور ۱۳۹۱



سوسیالیسم و سوسیالیستها



انضباط نان و دستمزدها
انضباط خرمه، انضباط فور و شرافت کارگری

کارگران و مساله
بیکاری

جرمها و خنجرها ما برادره
اتحاد تشکل مسلمان
ساز مایه‌های کارگری
علیه بیکاری

شوراهای بیکاران
جرمها و خنجرها
(انگوشه و تحریکات مسلمان)



نه برای او...
روایسی از بیکاری یک کارگر مساجد
روایسی از زندگی دور و بر ما



عزیزی
تابستان ۱۳۹۰

عزیزی بر بهترین اعتراضات کارگران
مجلس مساجد
(شهریور ۱۳۹۱ و ۱۳۹۰)



عزیزی
شهریور ۱۳۹۱



سوسیالیسم و سوسیالیستها
مجموعه سخن کارگران



عزیزی
شهریور ۱۳۹۱

عزیزی بر بهترین اعتراضات کارگران
فر آون
(مهر ۱۳۹۱ و ۱۳۹۰)



عزیزی
تابستان ۱۳۹۰

گارد خزانه و سرمایه
(به همراه مقاله‌های فریدریش انگلس)



عزیزی
تابستان ۱۳۹۰



عزیزی بر بهترین اعتراضات کارگران جهان
فر آون
(فصلنامه شهریور ۱۳۹۲ - ۱۳۹۱)



عزیزی بر بهترین
اعتراضات کارگران
جهان
شهریور

یک گفتگوی کارگری در وقت نهار

سوداگسترده شدن کسب و کارهای خصوصی
عزیزی
تابستان ۱۳۹۰

عزیزی بر بهترین اعتراضات کارگران جهان
فر آون
(فصلنامه شهریور ۱۳۹۲ - ۱۳۹۱)